

سایبان ابرو» و بغض می‌کند و دلتنگ می‌شود. حتی دلتنگی هم در این جمله من ایهام دارد!

عشق اگر حقیقی باشد، راه دارد، هدف دارد، معقول پیش می‌رود. آنچه در این کتاب به تصویر کشیده شده از کم و کیف چندان بر خوردار نیست. هدفی معقول در پی ندارد. راهش راه نیست، چاه است... ترجیح نویسنده این است که کیفیت این عشق، در حد همان گفت‌وگوهای تلگرامی و پست‌های اینستاگرامی باقی بماند، يك مقوله گنگ و مبهم! شخصیت اول داستان در ذهن خود عاشق شده است و در همان ذهن خود این عشق را پرورش می‌دهد: «من هیچ وقت آدم عجیبی نبوده‌ام. الان هم نیستم، اما لابد وقتی تو می‌گویی، هستم! یعنی می‌فهمم که عجیب شده‌ام؛ اما عجیب به تعبیر تو.» یا در جایی دیگر که می‌گوید: «چیزی برای گفتن ندارم. خبری هم از تو ندارم چون چند روزی است که گوشی‌ام را خاموش کرده‌ام. می‌دانم تو پیام داده‌ای تا حالم را بپرسی...» رایگانی به خوبی توانسته است يك عشق پوشالی را به تصویر بکشد و خواننده را در فراز و نشیب داستان، حیران نگه دارد. عشقی که آغازش آنچنان پر شور و گرم و پایانش...

انسان است و ممکن الخطا بودنش اگرچه توجیه خوبی نیست، اما انکارپذیر هم نیست. معصوم که نیستیم، حکمت چه می‌دانیم؟! سر از تقدیر در نمی‌آوریم! گم می‌شویم در کوچه‌های ناکجا آباد و بن‌بست‌های ده کوره‌های دلمان...

برای جوان‌هایتان از عشق بگوئید! بگذارید بدانند هر چیزی راهی دارد. یادشان دهید در عشق هم باید دست عقل بگیرند و بیاورند پای میز مذاکره! اصلاً باید عقلی کنند! مشورت بگیرند! خودسر که نمی‌شود! باید مانند مجتبی‌ای داستان، بیایند و با خانواده‌شان در میان بگذارند. مگر می‌شود عاقلانه انتخاب کرد، اما با مخالفت خانواده روبه‌رو شد؟ مگر می‌شود عاقلانه عاشق شد، اما سقوط کرد؟

عشق‌های امروزی ایهام دارد! ایهام به کلمه‌ای گفته می‌شود که دو معنی دارد یکی نزدیک به ذهن و دیگری دور از ذهن باشد و مقصود شاعر یا نویسنده، معمولاً معنی دور و گاه، هر دو معنی است. عشق‌های امروزی ایهام دارد!

به جوان‌هایتان بگوئید «ایهام» را بخوانند! نویسنده تلاش کرده در کنار تمام ضعف‌های داستان، از جمله شخصیت‌پردازی، معضل امروزه جوان‌ها را بیان کند. معضلی که در عصر جدید و به‌خاطر فضای مجازی، گسترش یافته و پررنگ شده است. اقتضای این قسم فضاها این است! ارتباطات را نزدیک و صمیمی می‌کند، جسارت را بالا می‌برد و شناخت مجازی را جایگزین شناخت حقیقی می‌کند.

این داستان، ایهام عشق‌های پوشالی مدرن را برملا می‌کند و در نهایت به عشقی پاک می‌رسد. ایهام پرده‌از روی شناخت‌های مجازی برمی‌دارد و واقعیت را به رخ مجاز می‌کشد. درستش هم همین است، غلقه‌ای که با عجله و در فضای مجازی شکل بگیرد، نتیجه‌ای بهتر از شکست نخواهد داشت! اصل عشق همین است. عشق با شناخت و کفویت آمان‌ها شکل می‌گیرد و گرنه که چاه و جلال و جمال را دیگر موجودات هم دارند!

حالا مجتبی باید خدا را شکر کند که اعتقادانش، دستش را رها نکرد و از منجلا ب رسوایی نجاتش داد. معرفتش نسبت به خدا و توسلش به اهل بیت، ریشه در يك عشق واقعی دارد و نتیجه‌ای که می‌بیند، گرچه تقدیر است. اما شیرینی‌اش دو چندان می‌شود، زیرا که با معرفت حقیقی است: «حالا آغوش من برای تسکین آلام تو باز است و دستان تو؛ مسکن دردهای من. هر چه می‌پنداشتم اشتباه بود. در عجبم که چطور در کنار دختری که به اشتباه عاشقش شده بودم، تو را ندیده بود...»

ایهام را به جوانان پیشنهاد بدهید. بگذارید با خیال راحت در فراز و نشیب این عشق تکان بخورند، رسم‌راه و چاه را بیاموزند و در انتها در هوای عشق پاک و امن آن تنفس کنند. ☞



تنفس در حال و هوای یک رمان عاشقانه

صید دل



نویسنده:
سید حسام رایگانی
انتشارات:
کتابستان معرفت
۲۰۸ صفحه
۲۵۰۰۰ تومان

و جلب توجه‌کنند «هیچ وقت سعی نکرده‌ام در دانشکده خودم را نشان بدهم. هیچ وقت در گعده‌های دانشجویی حضور پررنگی نداشته‌ام. نمی‌گویم کسی را آدم حساب نمی‌کنم، نه... اما به هر کسی اعتماد نمی‌کنم. همین رویه باعث شده در دانشکده آدم دست‌نیافتنی و خاصی به نظر بیایم. خیلی از اوقات احساس بقیه نسبت به خودم را حس می‌کنم، اما حساسیت به خرج نمی‌دهم و توجهی نمی‌کنم»، بر خلاف «نفس نیازی» که پرانرژی و اهل معاشرت است. ارتباطاتش با دیگر دانشجویان قوی و صمیمی است. اهل بگو بخند است. زرتنگ است و سعی می‌کند با رفتارش مجتبی را آزار ندهد غافل از آن که روش و منش‌شان نقطه مشترکی باهم ندارند.

داستان در فضایی کاملاً مذهبی و دین‌محور پیش می‌رود. مجتبی يك جوان مقید و معتقد به موازین شرعی است. از سر هوا و هوس محبت دختری را به دل نداشته و حالا که پای «نفس» به میان آمده است، پنهانکاری می‌کند تا زمان مناسب فرا برسد و معتقد است: «هر چه محبت پنهانی‌تر باشد، عیار عشقت بالاتر می‌رود... عبارت اگر بالا باشد، اگر صادقانه محبت ورزیده باشی، درونت پیروز می‌شود...»

از طرفی «ایهام» در فضای مدرن همین روزهای ما رقم می‌خورد و در همین فضای مجازی‌ها پیش می‌رود. نویسنده با ایجاد ایهامات، ایهام کتاب را دو چندان کرده و گره‌ها را به ترتیب بازگشایی می‌کند. اگر در این کتاب دنبال قالب خاصی بگردید، هیچ چیز دست‌تان را نخواهد گرفت. به جای آن از تلفیق ادبیات کهن و معاصر حظ می‌کنید و شیرینی‌اش تا مدت‌ها زیر زبانتان خواهد ماند. به‌خصوص آنجا که از شعر خواندن استاد شهابی به یاد نفس می‌افتد و با خود زمزمه می‌کند: «غلام چشم آن ترکم که در خواب خوش مستی / نگارین گلشنش روی است و مشکین

☞ «برایشان از عشق بگو، از محبت و از امنیت... برایشان از عشق بگو تا بدانند جهان جای امنی است اگر یار، یار باشد... بدانند که عشق، درد می‌کاهد... بگذار بدانند و از هجمه

ایهام‌ها رها شوند... عشق امنیت می‌کارد و آرامش درو می‌کند... عشق مرهم درد است نه عامل درد...»

سید حسام رایگانی جرأت به خرج داده و در این بلبشوی عشق‌های زرد و خیابانی، عاشقانه‌ای آفریده شسته رفته و بی‌غل‌وغش! عاشقانه‌ای در چارچوب عرف و شرع. به نظر می‌رسد این‌طور می‌خواهد ثابت کند که اگر پای عشق در میان باشد، اگر حد و مرز رعایت شود، اگر دست عقل گرفته شود و به معرکه عشق آورده شود، همه چیز خوب پیش می‌رود و حتماً نتیجه‌اش باب میل است!

او در این کتاب که اولین اثر اوست، از عشق پاک‌ی سخن به میان آورده که نه تنها خدشه‌ای به آن وارد نیست، بلکه مثال‌زدنی است. قصه این کتاب، قصه دو دانشجوی معماری و ادبیات است که به سبب همایشی ادبی، همکار می‌شوند. مجتبی که دانشجوی ادبیات است مسؤولیت برگزاری این مراسم را به عهده دارد. او که در خیال با صائب و حافظ و فاضل هم‌کلام است، دل در گروی محبت دخترکی معمار دارد و کار طراحی صحنه همایش را به او سپرده است. چارچوب حجب و حیا و اعتقادات مجتبی در این معرکه حرف اول را می‌زند و قدم به قدم با توجه به آنها پیش می‌رود. دل نمی‌دهد، دل نمی‌برد. عاشق است و تحمل شیوه عشاق... هر دو باسواد، هر دو مشرف به محیط و مبادی آداب، هر دو محتاط، دست از پا خطا نمی‌کنند. پا از مرزها فراتر نمی‌گذارند. حرمت نگه می‌دارند. با اخلاق جلومی‌روند. مجتبی، اخلاقش این است، نمی‌خواهد خودنمایی

زینب آزاد
روزنامه‌نگار